

مورخ ۲۴ جولای ۱۹۱۲ در انجمن تیا سوفی ها در بوستون: در باره بقای روح

حضرت عبدالبهاء

اصلی فارسی



مورخ ۲۴ جولای ۱۹۱۲ در انجمن تیا سوفی ها در بوستون: در باره بقای روح¹

(خطابات جلد دوم، ص. ۱۸۵-۱۸۹)

مسئله بقای روح را نقلاً در کتب مقدسه خوانده اید، دیگر لازم نیست که من مجدداً بگویم، شنیده و خوانده اید. حال من از برای شما دلائل عقلی می گویم تا مطابق کتاب مقدس شود، زیرا کتاب مقدس ناطق است که روح انسان باقی است و حال ما دلائل برهانی برای شما اقامه می کنیم.

دلیل اول: این واضح است که کافه کائنات جسمانی مرکب از عناصر است و از هر ترکیبی یک کائنی موجود شده است. مثلاً از ترکیب عناصر این گل موجود شده است و این شکل را پیدا کرده است. چون این ترکیب تحلیل شود، آن فناست و هر ترکیب لابد به تحلیل منتهی می شود. اما اگر کائنی ترکیب عناصر

¹ خطابه در انجمن تیا سوفی ها - بستن ۲۴ جولای ۱۹۱۲ (۱۰ شعبان ۱۳۳۰)

شرح در بدایع الآثار ج ۱ ص ۱۶۶



ORIGINAL



AUDIO

جسمانی نباشد، این تحلیل ندارد، موت ندارد، بلکه حیات اندر حیات است. و چون روح بالاصل از ترکیب عناصر نیست، لهذا تحلیل ندارد زیرا هر ترکیبی را تحلیل و چون روح را ترکیب نه، تحلیل ندارد.

دلیل ثانی: هر یک از کائنات را در تحقق صورتی، مثلاً یا صورت مثلث یا صورت مربع یا صورت محمّس یا صورت مسدّس. و جمیع این صور متعدّده در یک کائن خارج در زمان واحد تحقق نیابد و ممکن نیست که آن کائن به صور نامتناهی تحقق یابد. صورت مثلث در کائن در آن واحد صورت مربع نیابد. صورت مربع صورت محمّس نبوید. صورت محمّس صورت مسدّس حاصل نکند. آن کائن واحد یا مثلث است یا مربع یا محمّس. لهذا در انتقال از صورتی به صورت دیگر، تغییر و تبدیل حاصل گردد و فساد و انقلاب ظهور یابد. و چون ملاحظه کنیم، درک می نمائیم که روح انسانی در آن واحد متحقّق به صور نامتناهی است. صورت مثلث، صورت مربع، صورت محمّس صورت مسدّس و صورت مثنی، روح به کلّ محقّق و در حیز عقل موجود و انتقال از صورتی بصورت دیگر ندارد، لهذا عقل و روح متلاشی نشود. زیرا اگر در کائنات خارجه بخواهیم صورت مربعی را صورت مثلث بسازیم باید اولی را بکلی خراب کنیم تا دیگری را بتوانیم ترتیب نمائیم. اما روح دارای جمیع صور است و کامل و تمام است، لهذا ممکن نیست که منقلب به صور دیگر گردد، این است که تغییر و تبدیلی در آن پیدا نمی شود و الی الابد باقی و برقرار است این دلیل عقلی است.

دلیل ثالث: در جمیع کائنات اول وجود است، بعد اثر، معدوم اثر حقیقی ندارد. اما ملاحظه می کنید نفوسی که دو هزار سال پیش بودند، هنوز آثارشان پی در پی پیدا گردد و مانند آفتاب بتابد. حضرت مسیح هزار و نهصد سال قبل بود، الآن سلطنتش باقی است. این اثر است و اثر بر شیء معدوم مترتب نشود؛ اثر را لابد وجود مؤثر باید.

دلیل رابع: مردن چه چیز است؟ مردن این است که قوای جسمانی مختل شود، چشمش نبیند گوشش نشود، قوای درآ که نماند، وجودش حرکت ننماید. با وجود این مشاهده می نمائی که در وقت خواب، با وجود آنکه قوای جسمانی انسان مختل شود، باز می شنود، ادراک می کند، می بیند، احساس می نماید. این معلوم است که روح است که می بیند و جمیع قوا را دارد و حال آنکه قوای جسمی مفقود است. پس بقای قوای روح منوط به جسد نیست.

دلیل خامس: جسم انسان ضعیف می شود، فریه می شود، مریض می گردد، صحت پیدا می کند، ولی روح بر حالت واحد خود برقرار است. چون جسم ضعیف شود، روح ضعیف نمی شود و چون فریه گردد، روح ترقّی نماید. جسم مریض شود، روح مریض نمی شود. چون جسم صحت یابد، روح صحت نیابد. پس معلوم شد که غیر از این جسم، یک حقیقتی دیگر در جسد انسانی هست که ابداً تغییر نیابد.

دلیل سادس: در هر امری فکر می کنید و اغلب اوقات با خود مشورت می نمائید. آن کیست که به شما رأی میدهد؟ مثل آنست که انسانی مجسم مقابل شما نشسته است و با شما صحبت می کند. وقتی که فکر می کنید، با کی صحبت می کنید؟ یقین است که روح است.

آمدیم براین که بعضی می گویند ما روح را نمی بینیم. صحیح است، زیرا روح مجرد است، جسم نیست، پس چگونه مشاهده شود. مشهودات باید جسد باشد؛ اگر جسم است روح نیست. الآن ملاحظه می کنید این کائن نباتی انسان را نمی بیند صدا را نمی شنود ذائقه ندارد، احساس نمی کند، به کلی از عالم انسانی خبر ندارد و از این عوالم مافوق بی خبر است و در عالم خود می گوید که جز عالم نبات عالمی دیگر نیست، مافوق نبات جسمی دیگر نیست و به حسب عالم محدود خودش می گوید که عالم حیوان و انسان وجودی ندارد. حالا آیا عدم احساس این نبات دلیل بر آن است که عالم حیوانی و انسانی وجود ندارد؟ پس عدم احساسات بشر دلیلی بر عدم عالم روح نیست، دلیل بر موت روح نیست، زیرا هر مادون مافوق خود را نمی فهمد. عالم جماد عالم نبات را نمی فهمد، عالم نبات عالم حیوان را درک نتواند، عالم حیوان به عالم انسان پی نبرد. و چون ما در عالم انسان نظر کنیم به همان دلائل انسان ناقص از عالم روح که از مجردات است خبر ندارد، مگر به دلائل عقلیه. و چون در عالم روح داخل گردیم، می بینیم که وجودی دارد محقق و روشن، حقیقتی دارد ابدی. مثل این که این جماد چون به عالم نبات رسد، می بیند که قوه نامیه دارد و چون نبات به عالم حیوان رسد، به تحقق می یابد که قوه حساسه دارد و چون حیوانی به عالم انسان رسد، می فهمد که قوای عقلیه دارد و چون انسان در عالم روحانی داخل گردد، درک می کند که روح مانند شمس بر قرار است، ابدی است، باقی است، موجود و بر قرار است.

